



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴/ اردیبهشت/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: اوامر

موضوع جزئی: وجوب کفایی - مکلف در وجوب کفایی - احتمال دوم و سوم و بررسی آن‌ها مصادف با: ۱۸ شعبان ۱۴۴۰

جلسه: ۱۰۲

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مسئله اساسی که در واجب کفایی باید مورد توجه قرار گیرد این است که مقصود از مکلف که یکی از ارکان سه گانه هر واجب می باشد، چیست؟ در واجب عینی مکلف کاملاً معلوم است اما در واجب کفایی، از یک طرف گفته می شود اگر در همه شرایط تکلیف باشد مکلف هستند، به گونه ای که اگر هیچ کس به تکلیف عمل نکند همه استحقاق عقاب پیدا می کنند ولی اگر من به الکفایه اقدام به اتیان واجب کند تکلیف از بقیه ساقط شده استحقاق عقاب از سایرین برداشته می شود و کسی که اقدام به عمل واجب کرده استحقاق ثواب پیدا می کند. این مسئله کار را مشکل کرده است، لذا بحث شده که مقصود از مکلف کیست؟ احتمالات یا اقوالی در این باره ذکر شده است.

احتمال اول این بود که منظور از مکلف مجموع من حیث المجموع است. گفتیم دو تفسیر از مجموع من حیث المجموع می توان ارائه داد. این دو تفسیر را بیان کردیم و اشکال این احتمال را رأساً بیان کردیم.

احتمال دوم: واحد غیر معین

مکلف در واجب کفایی واحد غیر معین است. مثلاً فرض می کنیم تکلیف باید توسط یک نفر انجام شود، یعنی به گونه ای است که احتیاج به جمع ندارد. مکلف یک نفر است، اما این یک نفر معین نیست، واحد غیر معین، مکلف است. منظور از واحد غیر معین نیز مصداق خارجی واحد غیر معین است نه مفهوم آن. قبلاً به مناسبتی اشاره کردیم که عناوینی مثل واحد غیر معین یا واحد مردد و همچنین واحد غیر معلوم، تارة از جنبه مفهومی مورد ملاحظه قرار می گیرند و اخیری از جنبه مصداقی. این جا وقتی می گوئیم واحد غیر معین نظر به مفهوم واحد غیر معین نداریم، بلکه منظور یک نفری است که از بین همه مکلفین معین نیست. یعنی یک نفر غیر معین فی الخارج، این مکلف است. فرض کنید در یک منطقه هزار نفر مکلف پیدا می شوند که باید بر یک میت نماز بخوانند، واجب کفایی متوجه یک نفر غیر معین از این هزار نفر است، یک نفر غیر معین؛ یعنی فرق نمی کند کدام یک از این ها اقدام به خواندن نماز میت کنند، هر یک از این هزار نفر اگر مبادرت به خواندن نماز کنند تکلیف از بقیه ساقط است این نفر نیز معلوم نیست.

غیر معلوم با معین هم سازگار است، می شود یک چیزی معین باشد اما معلوم نباشد، مثل مواردی که علم اجمالی به نجاست یکی از این دو لباس دارید، الان معلوم نیست که آیا این لباس نجس است یا آن لباس، اما به حسب واقع معین است، مشخص است که کدام یک از این دو نجس شده است. پس غیر معلوم با غیر معین متفاوت است.

بر طبق احتمال دوم مکلف عبارت است از واحد غیر معین، یک نفر که از این هزار نفر، از آن تعدادی که قابلیت تعلق تکلیف به

آنها وجود دارد تعیین نشده است. معنای واحد غیر معین این است که یک نفری که تعیین و تشخیص ندارد.

بررسی احتمال دوم

مشکل اصلی این احتمال این است که یک تناقض و ناسازگاری پیش می‌آید. از یک طرف گفته می‌شود مکلف عبارت است از یک مصداق از مصادیق مکلفین، زیرا گفتیم مفهوم واحد غیر معین مقصود نیست. مصداق این واحد غیر معین، یعنی یکی از افراد خارجی ولی غیر معین مکلف شده است، این مصداق واحد غیر معین یعنی وجود خارجی واحد غیر معین و وجود با تشخیص و تعیین ملازمه دارد. وقتی می‌گوییم: یکی از این افراد، نه مفهوم یکی از این افراد، واقعیت یکی از این افراد، واقعیت مساوق با تعیین و تشخیص است. پس وقتی سخن از واقعیت به میان می‌آید حتماً تعیین باید باشد، حال وقتی در کنار این مطلب می‌گویید غیر معین، یعنی تشخیص و تعیین را نفی می‌کنید. این مثل کوسه ریش پهن است که شخصی هم ریشی ندارد و هم ریش دارد، هم معین است و هم غیر معین و این تناقض است. اگر شما بخواهید مکلف را در واجب کفایی عبارت از واحد غیر معین قرار دهید و نظر به واقعیت واحد غیر معین داشته باشید، نه مفهومش و در عین حال بر غیر معین بودن تأکید کنید سر از جمع بین نفی و اثبات در می‌آورد. کانه گفتید یک مکلفی که معین است و در عین حال نباید معین باشد. این مطلبی است که نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم.

احتمال سوم

مکلف در واجب کفایی عبارت است از واحد مردد، واحد مردد با واحد غیر معین فرق دارد (کاری به محال بودنش نداریم با قطع نظر از این اشکال اساساً می‌خواهیم تفاوت این دو عنوان را بیان کنیم) واحد غیر معین یعنی مکلفی که معین نشده است، یک فردی از مکلف که تعیین و تشخیص پیدا نکرده است. ولی در فرد مردد نوعی تشخیص و تعیین وجود دارد. فرد مردد یعنی این یا آن، به یک معنا تشخیص و تعیین در او وجود دارد، لکن اینکه اضافه به چه کسی پیدا کرده مبهم است. البته از یک جهت درباره تکوینیات شاید هر دو محال باشند ولی حداقل این است که تصویر مناسب‌تری یا وجه معقول‌تری می‌توانیم برای فرد یا واحد مردد پیدا کنیم. واحد مردد و واحد غیر معین شاید مقداری فرق کنند. به هر حال در فرد مردد می‌توان واقعیتی در نظر گرفت، یعنی مصداق و فرد خارجی مد نظر است و یک نحوه تشخیص و تعیین در آن قابل تصویر است. وقتی می‌گوییم نماز میت بر این شخص یا آن شخص واجب است، یعنی دو نفر که احدهما مرددا مخاطب تکلیف هستند. در این جا دو نفر هستند که می‌توانند نماز میت بخوانند که یا زید است و یا عمر؛ اینجا مکلف واحد مردد است، احدهما مرددا.

ممکن است کسی ادعا کند که واحد غیر معین و واحد مردد قابل بازگشت به هم هستند. این ادعا له مجال؛ واحد غیر معین یعنی یک نفری که تعیین نشده است، واحد مردد نیز یعنی اینکه یک نفری که مردد است بین این و آن، چه بگوییم احدهما مرددا و چه بگوییم احدهما لابعینه، بعید نیست به نوعی قابل بازگشت به هم باشند. اما بر فرض احتمال سوم، غیر از احتمال دوم باشد، آیا این احتمال قابل قبول است یا خیر؟

بررسی احتمال سوم

اگر خاطرتان باشد در واجب تخییری که بحث فرد مردد مطرح شد، محقق خراسانی اشکالی مطرح کردند که اساساً فرد مردد غیر قابل تصور است؛ عمده نظر ایشان این بود که اراده قابل تعلق به فرد مردد نیست، ایشان می‌گفت هر چند در برخی صفات واقعی مثل علم اجمالی می‌تواند فرد مردد متعلق علم قرار بگیرد، مثلاً انسان علم پیدا کند به نجاست هذا الاناء او ذاک الاناء، اما در مثل امر و بعث که باید اراده تشریحی انسان متعلق به یک شیء خاص شود نمی‌توانیم تصویر کنیم که اراده به این تعلق گرفته که یا این

انجام شود یا آن. ایشان گفتند: این ممکن نیست.

نظیر همین مطلب را ممکن است کسی اینجا به عنوان اشکال مطرح کند. یعنی بگوید: همان طوری که اراده تکوینی نمی تواند به شیء مردد متعلق شود، اراده تشریحی نیز نمی تواند. اراده تشریحی چیست؟ همین امر کردن و بعث. بر وزان آن مشکلی که در واجب تخییری بود ممکن است اینجا نیز این اشکال شود. یعنی همان طوری که آن جا نمی شود مولا به عبدش بگوید: یا برو بازار فلان شیء را بخر یا در منزل این کار را انجام بده، در مانحن فیه نیز نمی شود. زیرا اراده باید به یک چیز مشخص متعلق شود، وقتی می گوید این یا آن، یعنی اراده ای در افق نفس شما شکل نگرفته است، بر همین وزان کسی که می خواهد امر شما را امتثال کند نیز نمی تواند مردد باشد، نمی تواند اراده شما تعلق بگیرد که یا زید یا عمر این کار را انجام دهد، اراده تشریحی مثل اراده تکوینی قوامش به سه چیز است، اراده، مرید و مراد. مرید که وجود دارد، اراده هم می خواهد تحقق پیدا کند، مراد هم یعنی آن چیزی که اراده به آن تعلق گرفته است. نه اراده می تواند مردد باشد نه مرید می تواند مردد باشد و نه مراد از حیث اینکه چه کاری انجام شود و نه از حیث این که چه کسی می خواهد این کار را انجام دهد. اگر معلوم نباشد این اراده تعلق گرفته به اینکه چه کسی این کار را انجام بدهد، کانه اراده تحقق پیدا نکرده است. اگر برای من معلوم نباشد که می خواهم به حسن یا حسین دستور بدهم، اصلا اراده تشریحی در افق نفس من تشکیل نمی شود. لذا برخی به استناد عدم امکان تعلق اراده تشریحی به فرد مردد خواستند بگویند احتمال سوم نیز مردود است.

ولی ما در واجب تخییری در بحث از امکان تعلق وجوب تخییری و بیان حقیقت وجوب تخییری عرض کردیم اشکالی در تعلق وجوب به فرد مردد وجود ندارد. ما گفتیم مفهوم فرد مردد یا احدهما لا بعینه در ذهن تعیین دارد و در اعتباریات همین مقدار برای تعلق اراده کافی است، بحث مفصلی کردیم که پاسخ دهیم به آن هایی که اگر منظور مفهوم باشد چه محذوری دارد و اگر منظور مصداق باشد چه محذوری دارد. ما هر دو را جواب دادیم، این جا نیز همین را می گوئیم: چه اشکالی دارد مولایی در جمع بندگان در جمع زیر دستانش که ده نفرند بگوید من امر می کنم که یکی از شما برود فلان کار را انجام دهد، یعنی امر کند که این کار انجام بگیرد، زیرا غرض او انجام اصل کار است، کاری ندارد که چه کسی انجام دهد، زیرا مهم نیست چه کسی انجام دهد، آیا این محذوری دارد؟ مانعی بر سر راه تحقق اراده و تکون اراده تشریحی در افق نفس اوست؟ خیر، مولایی اعلام کند یکی از شما این کار را انجام دهد، در حالی که این مفهوم در ذهن او تعیین دارد و در مقام امتثال هم وقتی احدهما انجام می دهد وجود خارجی پیدا می کند. پس محذوری برای تعلق اراده به مکلف به این معنا یعنی واحد مردد به نظر نمی رسد.

بحث جلسه آینده

احتمال چهارم و پنجم.

رساله حقوق

مروی بر مطالب گذشته

حق الله الاکبر بر انسان این است که انسان او را عبادت کند. امام سجاد فرمودند: «... أَمَا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَأَنْكَ تَعْبُدُهُ...»^۱

در بحث از به این حق بزرگ خداوند یعنی عبادت، بعد از بیان حقیقت عبادت، نوبت به بیان فلسفه عبادت رسید. مقدمه ای را توضیح

^۱ تحف العقول، ص ۲۵۶.

دادیم. گفتیم کمال هر موجودی در فعلیت یافتن همه استعدادهای اوست. بر این اساس کمال انسان در فعلیت یافتن استعدادهای مختلف اوست و گفتیم: چون انسان دو بعد دارد هم بعد نظری و هم بعد عملی، کمال او در تعالی این دو جهت است.

انسان موجودی نیازمند و در جستجوی کمال مطلق

برای تکمیل بحث و نتیجه‌گیری نهایی به این نکته نیز توجه شود که به طور کلی انسان فطرتاً به دنبال کمال مطلق است. انسان موجودی است نیازمند و فقیر. دلیل بر نیازمندی انسان بسیار است، از وجدان گرفته تا ادله عقلی و نقلی بسیاری در این رابطه می‌توانیم اقامه کنیم. بدیهی‌ترین آن این است که اگر انسان به خودش رجوع کند به راحتی نیازمندی و نقصش را در می‌یابد. نیاز در انسان به هیچ وجه قابل انکار نیست، لذا این فقر و نیاز او را سوق می‌دهد به سمت چیزهایی که کامل‌ترند و در صدد است با رفتن به سوی موجودات کامل‌تر به کمال دست پیدا کند. اساساً انسان به دنبال کمال مطلق است و حد یقینی برای امیال و آرزوهای انسان نیست. این آرزوهای دور و درازی هم که انسان دارد همه بر همین اساس است زیرا دنبال کمال مطلق است. اگر آرزو می‌کند که بر کرات دیگر تسلط پیدا کند به خاطر میل به کمال مطلق است. وقتی فطرت انسان این‌چنین باشد، طبیعتاً همه انسان‌ها به دنبال این کمال هستند. مشکل اصلی این است که در تشخیص مصادیق کمال، اشتباه می‌کنند. تمام انسان‌ها بلا استثناء عاشق کمال مطلق هستند، از بدترین و فاسدترین انسان تا سالم‌ترین و صالح‌ترین انسان‌ها و اساساً هر حرکتی که انسان انجام می‌دهد در همین راستا است، چه حرکت‌هایی که زشت‌ترین افراد انجام می‌دهند و چه حرکاتی که بهترین افراد انجام می‌دهند، تمام کارهایی که انسان برای برآوردن نیازهای طبیعی انجام می‌دهد نیز به خاطر همین است. حتی غذا خوردن معمولی انسان در همین راستا قابل تفسیر است، کسی که گرسنه است برای رفع این نقص غذا می‌خورد، این شخص نیاز دارد و می‌خواهد خودش را کامل کند. کسی که به دنبال درآمد است و به دنبال تأمین معاش و یا به دنبال تحصیل علم است در واقع می‌خواهد به کمال برسد. همه انسان‌ها در هر زمینه‌ای و به هر اندازه‌ای که تلاش می‌کنند برای رفع نیاز، جبران نقص‌ها و وصول به کمال است. حال کمالاتی که افراد برای خودشان تصویر می‌کنند مختلف است، مراتبش، خودش همه چیزش متفاوت است. کسی که تمام هم و غمش برای وصول به یک قدرتی است، در واقع برای اینکه به این کمال برسد تلاش می‌کند، یعنی این را کمالی می‌داند و برای رسیدن به آن حرکت می‌کند تا به آن کمال برسد، اگر سفاک‌ترین انسان‌های روی زمین را که دستشان به خون هزاران نفر آلوده است در نظر بگیرید نیز به خاطر رسیدن به چیزی که به زعم خودش، کمال است خون‌ریزی کرده است به خاطر اینکه نیاز داشته به کمالی به نام قدرت و سلطه و تحقیر دیگران، لذا حرکتش به سمت آن رفته است، بر این اساس به یک معنا می‌توانیم بگوییم همه انسان‌ها برای خودشان یک معبود دارند، یک اله دارند که برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند. معبود یک شخصی ثروت است، معبود شخص دیگر قدرت، معبود شخص دیگر هوای نفس، دیگری علم و دیگری خداوند تبارک و تعالی است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۱ آیا هیچ وقت شخصی را دیدید که هوای نفس خود را خدای خود گرفت، انسان هوای نفس خودش را خدای خود می‌گیرد، به حسب ظاهر اینطور نیست و اگر از او سوال کنید می‌گوید: نه ابداً من او را معبود و خدای خود نگرفتم ولی همین که به دنبال تأمین خواسته‌های نفسانی خود حرکت می‌کند، یعنی این را یک کمال دیده و برای رفع نیاز و نقصی که در خودش دیده در این مسیر حرکت می‌کند، این حرکت

^۱ سوره جاثیه، آیه ۲۳.

یعنی یک حرکت پرستش گونه، این پرستش است. پرستش چیزی جز این نیست، پرستش یعنی عبادت، عبادت و پرستش یعنی حرکت انسان برای دستیابی به چیزی که او را کمال می‌داند، حال بینیم ما کمال را چه می‌دانیم، اگر کسی کمال را در برآورده شدن شهوت بداند تمام حرکت و سکناش معطوف به رسیدن این قله است، لذا آن را پرستش می‌کند. این نکته مهم و کلیدی است، او را عبادت می‌کند و اله قرار داده است. معبود قرار دادن یعنی آن کشش درونی انسان به سوی چیزی که آن را کمال می‌داند.

خلاصه بحث

برای پاسخ به اینکه چرا باید عبادت کنیم، فلسفه عبادت چیست و چرا باید خدا را عبادت کنیم دو مقدمه گفتیم:

۱. اساسا کمال هر موجودی و از جمله انسان در فعلیت یافتن استعدادهایی است که در او نهفته است و این استعدادها و قوه‌ها هم در بعد نظری و معرفتی و هم در بعد عملی وجود دارد و کسی که می‌خواهد کامل شود باید این استعدادها را به فعلیت برساند، هم دانش و فهم او به عالم هستی کامل شود و هم ملکات اخلاقی و فضائل اخلاقی را در وجود خودش تقویت کند.

۲. اساس حرکت انسان در این دنیا بسوی هر چیزی بر مبنای کمال طلبی و عشق به کمال مطلق است. همه انسان‌ها بلا استثنا به دنبال کمال مطلق هستند و همه حرکاتشان در آن مسیر است. امام خمینی فرمود: آقای ریگان بدون اینکه خودش بفهمد به دنبال خداست، زیرا او فکر می‌کند خدا آن قدرتی است که او باید پیدا کند، خدای خودش را سلطه بر دنیا قرار داده است. چون انسان این‌طور است و عاشق کمال مطلق است، همه حرکاتش در این چارچوب است منتهی در تعیین مصداق کمال مطلق اشتباه می‌کند. کمال مطلق به معنای واقعی کلمه الله است، پس ما باید خدا را عبادت کنیم چون نیازمند و ناقص هستیم و برای رفع نیاز خودمان باید به او نزدیک شویم، به سوی او حرکت کنیم، برای رفع نقص خودمان باید به او تقرب بجوییم و تقرب به او جز در سایه این عبادات نیست. نفس حرکت به سوی خدا هم در بعد نظری و هم در بعد عملی در واقع پرستش و عبادت است.

«والحمد لله رب العالمین»